

چرا؟

چراهای زندگی  
مکانی برای یافتن

کافه‌ای  
به نام  
چرا

جان پی. استرلکی

امیرحسن مکی

چاپ هفتم

# کافه‌ای به نام چرا

(مکانی برای یافتن چراهای زندگی)

جان پی. استرلکی

امیر حسن مکی



انتشارات لیوسا

*Strelecky, John p*

استرلکی، جان پی

کافه‌ای به نام چرا / جان پی استرلکی  
۱۱۲ ص:

*The Why Cafe*

BD۴۳۵/الف ۲ ی ۱۳۸۹

۱۲۸

۲۰۶۵۸۵۸

سرشناسنامه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات ظاهری

عنوان اصلی

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی



## انتشارات لیوسا

■ نوبت چاپ: هفتم (۱۳۹۵)

■ تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

■ چاپ: منصوری

■ صحافی: منصوری

■ قیمت: ۸۰۰۰ تومان

■ نام کتاب: کافه‌ای به نام چرا

■ نویسنده: جان پی. استرلکی

■ مترجم: امیرحسین مکی

■ ویراستار: علی ابوظالبی

■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۳۸-۱۱-۵



۶۶۴۶۶۹۵۹ - ۶۶۹۶۳۰۳۵



۳۰۰۰۲۴۰۰۴۲



[www.nashreliusa.com](http://www.nashreliusa.com)



[instagram.com/dorsaliusa](https://www.instagram.com/dorsaliusa)

۶۶۴۶۴۵۷۷

[www.dorsabook.ir](http://www.dorsabook.ir)

[liusa@nashreliusa.com](mailto:liusa@nashreliusa.com)

[telegram.me/dorsaliusa](https://t.me/dorsaliusa)



خیابان انقلاب، بین خیابان وصال و قدس (جنب سینما سپیده)، کوچه اسکو،  
پلاک ۱۲، طبقه همکف.  
(کدپستی: ۱۳۸۷۳-۱۴۱۷۸)

کسی که چرایِ زندگی را یافته، با هر چگونگی  
نیز خواهد ساخت.

نیچه

## درباره‌ی نویسنده

جان پی. استرلکی با نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی خود زندگی میلیون‌ها نفر از مردم سراسر جهان را به طرز مثبت تحت تأثیر قرار داده است. کافه‌ای چرا اولین بار تحت عنوان کافه‌ای به اسم چرا اینجا هستید منتشر شد و مورد استقبال گسترده و بی‌نظیر خوانندگان و تحسین منتقدان قرار گرفت. این کتاب تا به حال در بیش از سی کشور پنج قاره‌ی جهان به فروش رسیده است و همچنان به مردم دنیا کمک می‌کند هدف وجودشان را شناسایی کنند و با استفاده از آن به زندگی مطلوبشان دست یابند.

## پیش‌گفتار

گاهی به‌طور غیرمنتظره خودتان را در مکانی می‌یابید که برای‌تان تازگی دارد و در آنجا با آدم‌هایی آشنا می‌شوید و مطالبی را از آنها یاد می‌گیرید که شاید به‌شدت مورد نیازتان باشد. این، اتفاقی بود که یک شب در جاده‌ای تاریک، خلوت و دورافتاده برایم رخ داد. حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم وضعیت من در آن لحظه، نمادی از زندگی‌ام در آن زمان بود. درست همان‌طور که در آن جاده گم شده بودم، در مسیر زندگی هم سرگردان بودم و نمی‌دانستم دقیقاً به کجا می‌روم یا چرا در آن جهت حرکت می‌کنم.

یک هفته مرخصی گرفته بودم. هدفم این بود که از هر چیزی که به کار مربوط می‌شد دور باشم. نه برای اینکه از کارم به ستوه آمده بودم؛ اگرچه کارم دشواری‌های خاص خودش را داشت. بیش از هر چیز این سؤال آزارم می‌داد و اغلب روزها فکرم را به خود مشغول کرده بود: آیا زندگی یعنی همین؟! ده تا دوازده ساعت کار روزانه در یک اتاق قوطی کبریتی به امید ارتقا و ترفیع در آینده، که در آن صورت احتمالاً دوازده تا چهارده ساعت کار دفتری در روز را طلب می‌کرد!

در دوران دبیرستان برای ورود به کالج تلاش می‌کردم؛ و در کالج برای ورود به بازار کار آماده می‌شدم؛ و پس از آن همه‌ی وقت خودم را صرف این کرده بودم که در شرکتی که استخدام شده بودم به مدارج بالاتر صعود کنم. حال، از خودم می‌پرسیدم آیا اشخاصی که مرا در طول راه هدایت کرده بودند همان چیزی را به من یاد داده بودند که پیش‌تر کسی در مغزشان فرو کرده بود؟!

در حقیقت، نصایح آنها بد نبود، اما از طرفی هم آن‌طور که باید مرا ارضا نمی‌کرد. احساس می‌کردم زندگی‌ام را با پول مبادله می‌کنم و این معامله‌ی خوبی به نظر نمی‌رسید. در این وضعیت ذهنی آشفته به سر می‌بردم که کافه‌ای به نام چرا را یافتم.

وقتی این ماجرا را برای دیگران تعریف کردم، گفتند «اسرارآمیز» است و مانند داستان‌های «منطقه‌ی برزخ»؛ به نظر می‌رسد. «منطقه‌ی برزخ» عنوان مجموعه‌ای که سال‌ها پیش از تلویزیون پخش می‌شد و در آن اشخاص خود را در مکان‌هایی می‌یافتند که ابتدا عادی و طبیعی به نظر می‌رسید، اما در نهایت، داستان‌طور دیگری تمام می‌شد. بعضی وقت‌ها، یک لحظه مردد می‌شوم و از خودم می‌پرسم آیا این ماجرا حقیقتاً برایم رخ داده است؟ آن وقت، به سراغ کشوی میز تحریر خانه‌ام می‌روم و یادداستی را که کیسی روی صورت‌غذا برایم نوشته بود، می‌خوانم.

این یادداشت به من یادآور می‌شود که آن ماجرا واقعی بوده است. هیچ وقت سعی نکرده‌ام دوباره به آن کافه برگردم. بخش کوچکی از من به این باور تمایل دارد که سوای اینکه آن شب چقدر واقعی بود، حتی اگر به‌طور دقیق به همان محلی بروم که اولین بار کافه را یافتم، آن کافه دیگر

آنجا نخواهد بود و من فقط به این علت در آن زمان آنجا را پیدا کردم که آن شب، به آن نیاز داشتم، و آن فقط به همین دلیل موجود بود.

شاید روزی سعی کنم دوباره به آنجا برگردم. یا شاید یک شب به خودم بیایم و بینم دوباره جلوی آن ایستاده‌ام. آن وقت، می‌توانم داخل آن شوم و به کیسی، مایک و آنا (البته اگر آنا آنجا حضور داشته باشد) بگویم آن شبی که در کافه سپری کردم چگونه زندگی‌ام را دگرگون کرد و چگونه پرسش‌هایی که ایشان در برابرم قرار دادند به افکار و مکاشفاتی منجر شده که پیش از آن فراتر از تصورات من بود.

چه کسی می‌داند، شاید آن شب را با شخصی سپری کنم که او هم مثل من در «کافه چرا» گم و سرگردان شده است. یا شاید باز هم کتابی درباره‌ی آنچه در آنجا تجربه کرده‌ام، بنویسم و به سهم خود قدمی در راه توصیف بیشتر این کافه بردارم.



## یک

در راه‌بندان جاده گیر افتاده بودم و با سرعتی لاک‌پشتی، و جب به و جب پیش می‌رفتم. پس از یک ساعت، حرکت به‌طور کامل متوقف شد. دکمه‌ی جستجوی رادیو را فشردم تا مگر نشانه‌ای از زندگی پرتکاپو بیابم. خبری نبود.

پس از بیست دقیقه انتظار و سکون، مردم از خودروهایشان بیرون آمدند. البته این کار هیچ مشکلی را حل نمی‌کرد، اما هرچه باشد بهتر از این بود که تنها پشت فرمان بنشینیم و حرص و جوش بخوریم؛ آن بیرون دست‌کم می‌توانستیم نزد کسی شکایت کنیم تا قدری سبک شویم. مردی که صاحب وانت جلویی بود مدام گله می‌کرد که اگر رأس ساعت شش به هتل مورد نظرش نرسد، جایی که گرفته لغو خواهد شد. خانمی که در خودروی کروکی سمت چپ من بود با تلفن همراهش نزد کسی از بی‌لیاقتی و عدم کفایت سازمان راه و ترابری شکایت می‌کرد. پشت سرم، اتوبوسی مملو از بازیکنان بیسبال لیگ نوجوانان، با سر و صدا و فریادهایشان زنی را که مسؤول مراقبت از آنان بود به ستوه آورده

# John P. Strelecky **THE WHY CAFE**

جان، مردی عجول و شتاب زده که در تقاطع های واقعی و استعاری سرگردان شده، خود را مقابل غذاخوری کوچک و دورافتاده ای می یابد که گویا در وسط نا کجا آباد واقع شده است. او که فقط به قصد بنزین زدن برای ادامه ی سفر پیاده شده، به طرزی کاملاً متفاوت تغذیه می شود. در آن مکان استثنایی، مشتریان تشویق می شوند درباره ی این سؤال تعمق کنند:

چرا اینجا هستید؟

آیا از مرگ می ترسید؟

آیا راضی هستید؟

جان با این غذای فکر و راهنمایی سه شخصیتی که در کافه ملاقات می کند وارد سفر خودشناسی می شود، و در طول راه به نگرشی تازه نسبت به زندگی و روابط دست می یابد...

www.alirezabook.com

۹۷۸-۶۰۰-۵۱۳۸-۱۱-۵



9 786005 138115

